

پرومته، خلق يك معنا

(با نگاهی بر نمایشنامه پرومته در زنجیر اثر اشیل)

کیوان میرمحمدی

پرومته Epiméthée است که از لحاظ نداشتن مهارت نقطه مقابل پرومته بوده. Menoetios Atlas، نیز دو برادر دیگر او می‌باشند. نام همسر او را نیز، نویسندگان متفاوت، ذکر کرده‌اند ولی معمولاً Célaeno یا Clyméné را همسر او دانسته‌اند، فرزندان او و Deucalion و Lycos و Chimaerée بوده و عده‌ای Hellén، Aetnaeos و Thébé را نیز به این

پرومته^۱ پسر عم زئوس می‌باشد چون زئوس، پسر کرنوس، که یکی از تی‌تان‌هاست و پرومته پسر Japet، یکی دیگر از تی‌تان‌ها بوده. درباره نام مادر او، روایات مختلفی در دست است. عده‌ای نام او را Asia دختر océan دانسته و برخی مادر او را Clyméné که او هم یکی از océanide‌هاست می‌دانند. پرومته برادران متعددی داشته، یکی از آن‌ها



جمع افزوده‌اند. پرومته را آفریدگار انسان‌های اولیه دانسته‌اند و عقیده داشتند که او، انسان را با خاک رُس سخت و غیرقابل نفوذ ساخت ولی در تئوگونی (که معمولاً تنظیم آن را به هزیود نسبت می‌دهند) به این مطلب اشاره‌ای نشده و فقط او را خیرخواه بشر محسوب داشته‌اند نه آفریدگار او. وی برای بشر، زئوس را فریفت. به این ترتیب که یک بار، در Méconé، هنگام یک قربانی بزرگ، وی قربانی را به دو قسمت کرد، گوشت و امعاء گاو قربانی‌شده را در زیر پوست حیوان، مخفی کرده و قسمت دیگر، یعنی استخوان‌ها را با چربی پوشاند و به زئوس پیشنهاد کرد که سهم خود را انتخاب کند، تا بقیه را به مردم بدهد. زئوس قسمت دوم را برگزید ولی چون متوجه موضوع شد به سختی برآشت و کینه شدیدی از پرومته و افراد بشر را به دل گرفت که این حيله به نفع آن‌ها صورت یافته بود، بنابراین، برای تنبیه آن‌ها، تصمیم گرفت که آن‌ها را از آتش محروم کند، در این موقع باز هم پرومته به کمک بشر شتافت به این معنی که مقداری از بذر آتش را از چرخ خورشید ربود و آن را در ساقه گیاهی کما پنهان کرد و به زمین آورد و به روایتی این آتش را، وی از کوره هفائستوس ربوده بود. زئوس افراد بشر، و حامی آن‌ها را تنبیه کرد، برای افراد بشر، مخلوق مخصوصی را که Pandore نام داشت فرستاد و برای تنبیه پرومته، او را با زنجیرهای فولادین در قفقاز زندانی ساخت و عقابی را مأمور کرد تا جگر او را که دائم به حال اولیه برمی‌گشت پاره کند و ببلعد؛ عقاب مزبور از Typhon و Echidna متولد شده بود. زئوس به Styx سوگند خورده بود که پرومته را هرگز از بند آزاد نسازد. منتهی هنگامی که هراکلس، از آن حدود می‌گذشت، با تیری، عقاب را کشت و پرومته را نجات داد. البته زئوس از این پیش‌آمد که یکی از افتخارات پسر او بود خوشحال شد ولی برای آنکه سوگند خود را حفظ کرده باشد پرومته را واداشت تا انگشتری را که از فولاد همان زنجیر و یک قطعه سنگ (از سنگی که پرومته در قفقاز به آن بسته شده بود) ساخته شده بود، همیشه به انگشت کند. در همین موقع بود که یکی از ساتورها، به نام کیرون، که از تیر هراکلس مجروح شده بود و به شدت درد می‌کشید حاضر شد صفت فناپذیری خود را به دیگری واگذار کند و خود برای رهایی از درد، جان بدهد و چون پرومته، این شرط را پذیرفت به جای او جاودانی و فناپذیر شد. زئوس جاودانی شدن و آزادی پرومته را که خدمت بزرگی نسبت به زئوس انجام داده بود قبول کرد چون بر طبق پیشگویی پرومته، پسری که از زئوس و Thetis متولد می‌شد، قدرتی بیش از قدرت پدر به دست می‌آورد و پدر را از تخت به زیر می‌کشید.

پرومته قدرت پیشگویی نیز داشت و همو بود که وسیله تحصیل سیب‌های طلایی را، که فقط اطلس می‌توانست آن‌ها را از باغ هسپریدها بچیند، به هراکلس آموخت، پرومته، به پسر خود، دوکالیون نیز، راه نجات از توفان را که زئوس برای فنای نسل بشر پیش‌بینی کرده بود، یاد داد.^۲ این روایت پرومته در اسطوره است، اما اشیل درام را از لحظات پایان زندگی او برمی‌گزیند و نمایشنامه‌اش را از جایی شروع می‌کند که غلامان زئوس، او را برای شکنجه به صخره‌ای می‌بندند. نمایشنامه از انتخاب آغاز می‌شود. در جهانی که به سردی در روبه‌روی ما ایستاده و به ما چشم دوخته است باید، با یک انتخاب آغاز شویم و خودمان را به خودمان و دیگران اثبات و ابراز کنیم. باید با یک انتخاب سرنوشت خودمان را بسازیم. سرنوشتی که با ما و از ما آغاز می‌شود. سرنوشت ساخته می‌شود، شاید برای همه، چیزی که مهم است، آن است که در این سرنوشت در پی معنایی باشیم، چراکه اگر معنا را خلق نکنیم جهان معنایی ندارد تا به ما بدهد. پیش از آنکه انتخاب کنیم و سرنوشت خود بسازیم جهان به تمامی بی‌معناست. معنا تنها با ما خلق می‌شود. «راه نجاتی نداریم جز اینکه یا معنایی بیابیم یا همه چیز را رها کنیم.»^۴

«آیا نه
یکی نه
بسند بوس
که سرنوشت مرا بسازد؟
من
تنها فریاد زدم
نه!

من از
فرو رفتن، تن زدم.
صدایی بودم من
- شکلی میان اشکال - ،
و معنایی یافتم.
من بودم
و شدم،
نه زان گونه که غنچه‌ای، گلی
یا ریشه‌ای
که جنگلی -
راست بدان گونه
که عامی مردی
شهیدی؛

تا آسمان بر او نماز بُرد.»^۵

«در اساطیر بابلی، انسان از خون ایزدی سرکش و مغلوب، آفریده شده و در ایزدشناسی^۶ ارفه‌یی انسان از خون دیونیزوس ایزد شوریدگی و بی‌خوایی و مستی است. پس انسانی که از خون سرکشان و شوریدگان، خداوار پدید آید پیداست که خود چگونه سرکشی شوریده است.»^۷

پرومته نماینده رنج تمام انسان‌هاست. در ابتدای نمایشنامه پرومته در زنجیر هنگامی که غلامان زئوس پرومته را به صخره‌ها می‌بندند و می‌روند او در تک‌گویی ابراز می‌کند:

«من بذر آتش را که در ساقه‌ای نهان بود
و سرچشمه همه هنرها
و کاردانی بزرگ آدمیان است، ربودم»^۸

کمی بعد و با ورود همسرایان هنگامی که پرومته می‌خواهد از کرده‌های خویش برای همسرایان صحبت کند، می‌گوید:

«چون زئوس بر تخت پادشاهی نشست
امتیازهای گوناگون نصیب ایزدان ساخت
و سلطنت خویش را بیاراست.

اما به هیچ روی در اندیشه انسان بسیار رنج‌دیده نبود
و در سر می‌پرورد که تمامی نژاد وی را تباه کند
و به جای آن نژادی نو، پی افکند.

تنها من با چنین اندیشه‌ای هم‌داستان نبودم.
پس به ضد او در ایستادم و آدمیان را
از نیستی و فرو افتادن به دوزخ، رهاندم.»^۹

و در پایان نمایشنامه در لحظه‌ای که هرمس پیک زئوس به نزد پرومته می‌آید تا او را از دواج زئوس را بازگوید و او را بر سر آشتی با زئوس بیاورد، پرومته با صراحت اعلام می‌کند:

«در یک سخن من دشمن همه ایزدانم

من آن‌ها را یاری کردم و آن‌ها بی‌سبب مرا زجر می‌دهند.»^{۱۰}

پرومته، دوبار به گفته خودش بر ضد نظام موجود آسمانی، عصیان می‌کند. او یک عصیانگر و طاعی است. پرومته، به جامعه بی‌عدالت خدایان، طغیان، اعتراض و طلب می‌کند، می‌خواهد که بیداد به پایان رسد و آنچه تاکنون همواره بارها بر آب نوشته شده بر صخره‌ای حصین

بنا گردد. هدف آن دگرگونی است.^{۱۱} پرومته می‌خواهد بیداد زئوس را به پایان برساند. او اعتراض می‌کند تا چیزی را تغییر دهد. او خواهان عدالت و صلح است؛ در پی آن است که زئوس برای لحظه‌ای هم که شده دست از ظلم نسبت به آدمیان بردارد. «طغای به مفهوم ریشه‌ای مرتد است.»^{۱۲} پرومته نیز مرتد است. او خود را دشمن همهٔ ایزدان می‌داند. او بر ضد آسمان که جایگاه خود نیز هست، می‌ایستد. گفته شد که پرومته دو بار طغیان کرد. اولین بار زمانی بود که تمامی خدایان، به ویژه زئوس در صدد آن بودند تا نژاد انسان بسیار رنج‌دیده را از میان بردارند، اما پرومته مخالفت کرد و به تنهایی در مقابل سپاه خدایان ایستاد و دومین بار هنگامی بود که آتش را که موهبت ایزدان بود، از آنان دزدید و از آسمان ستم‌پیشه به زمین ستم کشیده، برای آدمیان میرا آورد. سرانجام عصیان او منجر به تنهایی و طرد او شد، او اسیر خشم و نفرین زئوس گردید و رنجی بی‌پایان را برای خود خرید. «انسان، در خود نابه‌سامان است و پرومته مظهر انسان سرکش و حدناشناس است. او با سرشتی توفانی از هر مرزی درمی‌گذرد.»^{۱۳}

رنج پرومته، از عصیان نشئت می‌گیرد. عصیان و نه گفتن او به منفعت‌طلبی‌های آسمان، سرانجام به تنهایی و تحمل عقاب جگرخوار ختم می‌شود. همسرایان نیز به مانند پرومته، خواسته و دانسته این بار انتخاب می‌کنند. همسرایان نیز آگاهانه و بی‌هیچ ترسی از عاقبت کارشناسان، طغیان می‌کنند و از هشدارهای هرمس هیچ هراسی یا تردیدی به دل راه نمی‌دهند و در پایان با پرومته در دل زمین، فرومی‌روند. پرومته و همسرایان از میان واژه‌های «آری» و «نه» تنها می‌بایست یکی را برگزینند. یان کات نیز در کتاب معروف خود «تفسیری بر تراژدی‌های یونان باستان» اشاره‌ای به این نکته دارد: «گروه پریان دریایی همسرا که مظهر عناصر آب و هوا هستند، می‌آیند تا غمخواری خویش را برای پرومته اظهار کنند. همسرایان در ابتدا هراسان از ظهور طغیان، به تدریج تاریخ تلخ و گزندهٔ دنیا را فرا می‌گیرند. پرومته، که دلیری را به انسان‌ها آموخت، حال دوباره این عمل را در مورد جمع دخترکان و پرنندگان انجام می‌دهد. او همسرایان را انقلابی کرده است.»^{۱۴}

این مرحلهٔ انتخاب است. از اینجاست که زندگی آن‌ها، آغاز می‌شود، هر چند کوتاه، اما تا پیش از این در نیستی و نادانی می‌زیستند. در ناآگاهی همچون تعبیر پرومته از آدمیان (پیش از رسیدن موهبت آتش): «مانند مورچگان چابک و سبک، زیر زمین در زوایای ژرف و تاریک غارها می‌زیستند.»^{۱۵}

آری گویان دوست و دوستاران چاپلوس زئوس هستند، اما آنان که واژهٔ «نه» را بر زبان می‌رانند، چون پرومته و همسرایان باید به پادامه سرپیچی از خدای خدایان رنج ببرند و سرانجام به مرگی دشوار بمیرند.

«هرمس: شما که در این رنج همدرد او هستید کناره کنید،

و از اینجا دور شوید،

تا از غرش ترسناک رعد، ناگهان مدهوش نگردید.

سراهنگ: حرفی دیگر بزن یا پندی دیگر بده،

که در من اثر کند. تو خود گمان نداری که من بتوانم

سخن ناهنجاری را که گفתי تحمل کنم.

چگونه می‌خواهی راه به راه ترسویمان برانی؟

می‌مانم و در هر چه پیش آید شریک رنج اویم.»^{۱۶}

آری چنین است: شراکت در عصیان پرومته، شراکت در تنهایی پرومته، شراکت در رنج او را هم خواهد آورد. اکنون همسرایان و پرومته یکی گشته‌اند. گویی آن‌ها هم با پرومته در مقابل زئوس ایستاده‌اند، گویی همسرایان و پرومته یکی گشته‌اند. گویی آن‌ها هم با پرومته در مقابل زئوس ایستاده‌اند، گویی همسرایان هم در دزدیدن آتش و در یاری رساندن به آدمیان میرا، با پرومته شریک بوده‌اند. جرم این حرکت پرومته

(طغای کردن همسرایان) کمتر از دزدیدن آتش نیست. شاهرخ سکوب می‌نویسد:

«داناتر از پرومته کسی نیست. اما نه‌تنها از او داناتر، بلکه از او عاشق‌تر هم نمی‌توان یافت. عشق او به نیروی دانایی است. زیرا از خشم زئوس باخبر است و سرنوشت هولناک خود را می‌شناسد و با این همه خطر می‌کند. دانسته به رنجی فرساینده آغوش می‌گشاید. اگر عشقی نبود دانش پرومته بدون نیروی حیاتی در خود و ساکن می‌ماند. عشق برای پرومته رنجی بزرگ در پی دارد و او خود این را پیشاپیش می‌داند.»^{۱۷}

پرومته از فرورفتن تن می‌زند و فریادی از «نه» برمی‌کشد تا در انتها معنایی پیدا کند. یعنی به خواسته‌اش می‌رسد. «طغای، در اصل، سرسختانه از خوار شدن سرباز می‌زند، بی‌آنکه خواهان خواری دیگران باشد.»^{۱۸} پرومته از خواری، تن می‌زند. او کراتوس و بیا و هرمس خوار می‌شمارد. پرومته بود و شد چون شهیدی تا «آسمان بر او نماز بَرَد.» اینک تمامی آدمیان و حتی ایزدان بر پرومته نماز می‌برند. همچون همسرایان و خود هفائستوس. پرومته باید زیر بار درد و رنج تاب بیاورد تا بماند، تا جاودانه شود. اما «درد او دردی است روشن و با چشم‌های باز و همین روشنی از شدت آن می‌کاهد.»^{۱۹} این نگاه مسکوب از جایی نشئت می‌گیرد که به آگاهی، اراده و آزادی پرومته اعتقاد دارد. پرومته می‌داند که از این حرکت چه هدفی را دنبال می‌کند.

شاملو در شعر مرد مصلوب که در مورد حضرت مسیح(ع) است، می‌آورد:

«جاودانگی است این

که به جسم شکندهٔ تو می‌خَلَد

تا نامت اَبَدًا آباد

افسون جاودیدی نسخ بر فسخ اعتبار زمین شود.

به جز اینت راهی نیست:

با درد جاودانه شدن تاب آرای لحظهٔ ناچیز!»^{۲۰}

آری، پرومته باید درد زنجیر شدن به کوه‌های سنگی را تاب بیاورد تا نامش جاودانه در زمین و آسمان بماند. پرومته برای رسیدن به جاودانگی، تنها یک راه دارد و آن شکیبایی و تحمل است. اما برای پرومته تحمل این درد، کمی هموار گشته، چراکه او از پیش به تمامی این شکنجه‌ها آگاه بوده.

یان کات نیز هنگامی که از عصیان و رنج‌های پرومته، سخن می‌گوید، به طور غیر مستقیمی به این نکته، که حرکت پرومته، حرکتی است شهادت‌طلبانه، تأکید می‌کند:

«گفته‌اند شهدای همهٔ ادیان و هر عقیده‌ای فناپذیرند، انقلابیون با اظهار این مطلب که مرگشان پیروزی گور است، به سوی مرگ شتافته‌اند.»^{۲۱}

انقلاب و طغیان پرومته، از همین دست است. فرورفتن در زمین و نابودی پرومته هم نابودی نیست چراکه پرومته از این پس در روح تک‌تک آدمیان فانی، زندگی خواهد کرد، به عنوان یک آموزگار آزادی‌خواه. پرومته دارای آرمانی است که سخت برایش می‌جنگد. شاملو در همان شعر «مرد مصلوب» تأکید زیادی روی واژهٔ جاودانگی می‌کند. شاملو نشان می‌دهد که چطور مسیح باید از خود و زیستن گذر کند تا اینکه به «ابدیت» دست یابد. برای رسیدن به جاودانگی باید بهای سنگینی پرداخت. باید طغیان کرد، طغیانی که رنج می‌آورد و رنجی که تنهایی می‌زاید. در شعر ذکر شده جاودانگی به سخن درمی‌آید و به مسیح می‌گوید: «جاودانه شدن را به درد جویده شدن تاب آرا!»^{۲۲}

آری پرومته نیز باید «درد جویده شدن» جگرش را به هنگامی که عقاب، به سراغش می‌آید تاب آورد. در جایی دیگر از شعر و از زبان مسیح:

«به ابدیت می‌پیوندم.

من آستن جاودانگی ام، جاودانگی آستن من»^{۲۳}
و در جایی دیگر از شعر:
«چنین است آری.
می بایست از لحظه
از آستانه تردید

بگذرد

و به قلمرو جاودانگی قدم بگذارد.»^{۲۴}

پرومته، برای رسیدن به قلمرو جاودانگی باید قربانی شود. او برای آزادی و آسایش آدمیان قربانی شود و «به جز این راهی نیست.» نمایشنامه پرومته، در زنجیر، گویی مراسم آیینی است، مراسم قربانی کردن ایزدی، در این آیین قربانی از هفائستوس، که پرومته را به صخره‌ها زنجیر می‌کند، گرفته تا دختران او کئانوس و ایو شرکت دارند، چراکه ذات آیین نیز چنین است و با شراکت جمع معنا دارد. حقیقت این آیین رسیدن به هدفی است. رسیدن به روحی جمعی و مشترک، رها گشتن پرومته و ایو از انتظار و فریاد عدالت‌خواهانه همسرایان در پایان. در این آیین قربانی تمامی جهان شرکت دارد:

«همسرایان: اکنون سراسر زمین فریاد زاری برآورده است

همگان به آوازه بلند و بزرگوار

بر بهروزی دیرین تو و برادرانت می‌گیرند.

همه آدمیزادان که در سراها و خانه‌های

آسیای مقدس به سر می‌برند،

در این رنج جانفرسای چون تو زاری کنان و گریانند.»^{۲۵}

«سراسر زمین فریاد زاری برآورده است» و بر تنهایی و مصائب پرومته می‌نالد. همه آدمیزادان بازاری‌هایشان در آیین آیین قربانی شرکت دارند تا از سختی و دردهای پرومته کاسته شود، تا توان تحمل این رنج به پرومته داده شود و پرومته بداند که تنها نیست. هر چند که حقیقت آن است که پرومته برای ابد تنهاست همچون مسیح.

«من پرومته نام‌رادم

که از جگر خسته

کلاغان بی‌سرنوشت را سفره‌ای گسترده‌ام

غرور من در ابدیت رنج من است

تا به هر سلام و درود شما، منقار کرکسی را بر جگر گاه خود احساس کنم.»^{۲۶}

اما طغیان و تنهایی پرومته را پایانی نیست:

«گوش کنی ای شمایان که در منظر نشسته‌اید

به تماشای قربانی بیگانه‌ای که من ام -

با شما مرا هرگز پیوندی نبوده است.»^{۲۷}

شاهرخ مسکوب نیز در مورد تنهایی پرومته نوشت:

«گناه پرومته آن است که موهبت ایزدان - آتش - را ربود و نثار انسان کرد. مکافات این سرکشی شکنجه‌های جاودانی است و رنجی مدام هولناک. اما سخت‌تر از دندان‌های پولادین زنجیر تنهایی است.»^{۲۸}

هفائستوس هم بر این تنهایی صحه می‌گذارد:

«هفائستوس: باید با زنجیری گران‌تر بر این صخره، دور از آدمیان به بند کشم.

دیگر هرگز آوای آدمیزادی نمی‌شنوی

و منظر او را نمی‌نگری.»^{۲۹}

و مسکوب هم گویی آواز تلخ هفائستوس را چنین ادامه می‌دهد:
«تنهایی، همیشه برای آدمی دردی دوزخی است: هر یک از دوزخیان چنین می‌اندیشد که تنهاست و پس از سپری شدن سه روز و سه شب بانگ برمی‌آورد: نه هزار سال سپری شد و آن‌ها مرا رها نخواهند ساخت. در تنهایی، زمان دیرپاست و زنوس می‌خواهد که جاودانگی رنج پرومته

جاودانه‌تر بنماید. شکنجه مشترک همه دوزخیان دانته تنهایی است. هر کسی از همگان بیگانه است و در گرداب تهی خود دست و پای می‌زند.»^{۳۰}

و پرومته تکمیل‌گر وضع دردناک خود است:

«پرومته: ... و نصیب من صخره‌ای باشد تنها و دور.»^{۳۱}

اکثر نویسندگان و متفکران نگاه خاص خودشان را روی پرومته داشته‌اند. هر کدام از آن‌ها و از منظر خویش و با توجه به دیدگاه‌هایشان اسطوره پرومته را بررسی کرده‌اند، از گوته و شلی و بیرون تا کافکا و مارکس و کامو و ...

یان کات، اکثر این نگاه‌ها را در کتاب ارزشمند خود، (تفسیری بر تراژدی‌های یونان باستان) آورده. کات می‌نویسد:

«تفسیر قرن نوزدهم، پرومته را شیطان مقدس، کاربو ناریوس^{۳۲} مقدس و کارگر مقدس می‌خواندند. او روح را، یا بشریت را رهایی داد.»^{۳۳} هلن بیکن در کتاب *سیخولوس* که به نقد آثار این نویسنده پرداخته، بخشی را به نمایشنامه پرومته در زنجیر اختصاص داده است در این بخش آورده:

«پرومتهوس با اعطای آتش، آدمیان را از بسیاری چیزها آگاه ساخت. از خویشتنشان و جهان، از فصل‌ها و طلوع و غروب اجرام آسمانی، از اعداد و حروف، از شکوفه‌ها و جوانه‌های بذر فنون و هنرها که در نهایت منجر به پیدایی علوم طب، پیشگویی، و اکتشافات فلزات از قعر زمین می‌شوند.»^{۳۴}

در خود نمایشنامه هم پرومته، از کارهایی که برای انسان‌های فناپذیر انجام داده، بسیار سخن گفته. بعد از شرح دادن نیکی‌ها و خدمات‌هایی که کرده است در پایان اعلام می‌کند که:

«کوتاه سخن آنکه

پرومته همه هنرها و دانش‌ها را ارزانی آدمیان داشت.»^{۳۵}

از این منظر «جم» نیز در اساطیر ایرانی در همین پایه و مقام است. او هم برای آسایش و زندگی مردم بسیار رنج برد. برای مثال هر بار که زمین از جمعیت آدمیان پر می‌شود و دیگر جایی برای زیستن نیست، جم با حلقه زینش زمین را فراخ می‌کند، و سه بار این کار را انجام می‌دهد. او نیز رشتن، بافتن، خانه ساختن، افزار و جامه جنگ درست کردن، نوشتن، بیرون کشیدن گوهرها از دل سنگ، آوردن بوی‌های خوش و ساختن پزشکی و درمان و ... را برای مردمش می‌آورد و به آن‌ها می‌آموزد. جم نیز چون پرومته، آگاهی و زندگی را به نسل بشر هدیه می‌کند. او هم برای بخشیدن زندگی و امنیت بسیار رنج می‌برد و باعث پیشرفت زندگی آن‌ها می‌شود. حقیقت این است که «رنج بهایی پیشرفت است.»^{۳۶}

یان کات نوشت: «پسران خدایان، بر زمین فرود می‌آیند، رنج می‌کشند، می‌میرند و به دوزخ فرومی‌افتند، اما بعد، دوباره زنده می‌شوند.»^{۳۷} پرومته و جم و مسیح چنین سرنوشتی دارند. اما وقتی برای بار دوم زنده می‌شوند دیگر پا به میدان ستیز نمی‌گذارند. آن‌ها این بار در جایگاه تماشاچیان، قرار می‌گیرند. آنان را دیگر توان آن نیست تا بار دیگر رسالتی را به دوش بکشند.

یان کات، معتقد است که از تعابیر همه نویسندگان در مورد پرومته تعبیر کامو به ما نزدیک‌تر است:

«اما تعبیر نزدیک‌تر به تجربه ما، تعبیر تلخ کاموست: عظمت پرومته، انقلاب بدون امید اوست:

... انقلاب همواره بر ضد خدایان پا می‌گیرد که با انقلاب پرومته، نخستین مبارزان عصر جدید، آغاز می‌شود. انقلاب دعاوی انسان است که بر ضد سرنوشتش پیش کشیده می‌شود، دعاوی مربوط به فقر، بهانه است ...

آری، انسان پایان کار خویش است. و به خود ختم می‌شود و تنها به

خودش. اگر او قصد دارد چیزی شود، در این حیات شدنی است... مبارزان گاهی سخن از پیروزی و غلبه به میان می‌آورند. لیکن مرادشان از این سخن، همواره «غلبه بر خود» است... هر انسانی خود را در مواقع معینی هم تراز و یکسان با یک خدا احساس کرده است. دست‌کم، این خود، یک طریقه اظهار آن است. اما مورد مذکور ناشی از این واقعیت است که او در یک لحظه کوتاه عظمت شگفت‌آور ذهن بشری را احساس کرده است. مبارزان صرفاً آنانی هستند از میان انسان‌ها که به توان خویش برای اطمینان از زندگی مستدام توأم با تعالی آگاهند و به طور کامل از آن عظمت باخبر هستند... اینجا، مخلوقاتی را می‌یابند مفلوج، لیکن در همین جا تنها با ارزش‌هایی مواجه می‌شوند که آن‌ها را دوست می‌دارند و می‌پذیرند، انسان و سکوت او...

این معنی را می‌توان به طریق دیگری بیان کرد. عظمت پرومته یأس پر امید است یا امید مایوس. کامو، نتیجه می‌گیرد: بی‌بهره بودن از امید، ناامید بودن نیست.^{۳۸}

البته این تعبیر نهایی، از پرومته نیست. شاید بتوان این‌گونه تعبیر کرد که پرومته از رنج فرارفته، رنج را در خود حل کرده و اکنون با رنج یکی گشته است به طوری که دیگر پرومته از رنج قابل بازشناسی نیست. دربرخوانی اژدهاک نوشته بهرام بیضایی، اژدهاک، بعد از رنج بردن‌های فراوان از زبان «مرگ‌باد سخت توفنده» می‌شوند که:

«ای اژدهاک، تو آفریده شده‌ای تا تنهایی را با تو بیازمایند، و رنج را با تو بیازمایند و درد را.»^{۳۹}

گویی پرومته هم خلق شده تا با او رنج و درد و تنهایی، آزمایش شود. پرومته، آگاه‌ترین است و منتظر هیچ چیز نیست. او کاملاً خود را از هر امیدی عاری کرده و این پیروزی پرومته است. او به ذات شهادت پی برده و هیچ چشم‌داشتی از کسی یا نیرویی ندارد.

گفته، قصد داشت نمایشنامه‌ای درباره پرومته بنویسد اما به جز مقدمه آن، چیز دیگری ننوشت. «آنچه از آن باقی است افراطی‌ترین تراوشات فکری ضد مذهبی گوته است. پرومته‌سوس چنین سخن می‌گوید:

زئوس، آسمان خود را با ابر مه‌آلود بیوشان

و خود را، چون طفلی که سر بوته خار را می‌کند،

روی درختان بلوط و بر قلّه کوه‌ها سرگرم کن!

شما باید زمینم و کلبه‌ام را،

که شما بنایش نکردید، و احاقم که بر آتش آن رشک می‌برید،

و انهدید تا آرام به حال خود باقی بمانند.

آه خدایان، من در این جهان از شما بیچاره‌تر چیزی نمی‌شناسم!

شما شکوه و جلال خود را به دشواری

با قربانی‌ها و نذر و نیازها، بار می‌آورید،

و اگر اطفال و گدایان ابلهانی چنین امیدوار نبودند،

شکوه و جلال شما از بینوایی می‌مرد.

هنگامی که من طفلی بیش نبودم و نمی‌دانستم چه فکر کنم،

چشمانم خطاکارم متوجه خورشید شد،

گویی که در آنجا گوشه‌ای شنوا، برای شکوه و شکایت من بود،

و قلبی مانند قلب من وجود داشت

که بر روحی دردمند رحم آورد.

چه کسی در برابر بی‌حرمتی تیتان‌ها به من کمک کرد؟

چه کسی مرا از مرگ و بردگی نجات داد؟

آیا این قلب مقدس و پرنور خودم نبود

که به تنهایی همه این کارها را کرد؟

ولی چون این قلب جوان و خوب فریب‌خورده است،

از آن کسی که در آن بالا آرمیده است، سپاسگزاری می‌کند.

به تو احترام بگذارم؟ چرا؟

آیا شما هرگز اندوه‌های آنان را که بار سنگین بر دوش دارند سبک کرده‌اید؟

آیا شما هرگز اشک‌های ماتمزدگان را پاک کرده‌اید؟

آیا من به وسیله «زمان» متعال

و «سرنوشت» جاودانی، که سروران من و شما هستند،

به صورت یک انسان قالب‌گیری نشده‌ام؟

من اینجا نشسته و افراد بشر را به صورت خود شکل می‌دهم

تا نژادی شود مانند من،

و مانند من غم خورد، بگرید، لذت ببرد، شادی کند،

و مانند من شما را تحقیر کند.»^{۴۰}

در نگاه تند و افراطی گوته، رسالت پرومته این است که همه آدمیان را بر ضد زئوس بشوراند. پرومته، می‌خواهد کاری کند که همه انسان‌ها، زئوس را حقیر بشمارند. او در آرزوی آن است که نژاد انسان‌ها از نژاد پرومته شود. او از گدایی و احتیاج متنفر است. همه هویت زئوس، در بودن چند گدا و نیازمند است.

کافکا نیز پرومته را در «چهار افسانه» خود به شکلی غم‌انگیز جاودانه می‌کند:

«بر طبق افسانه نخست، چون او خدایان را نزد انسان‌ها رسوا کرده بود به صخره‌ای در کوه‌های قفقاز زنجیر شد و خدایان عقاب‌هایی را فرورستادند تا جگر او را که همواره از نو رشد می‌کرد. بدرند.

بنا به افسانه دوم، پرومته، ضمن مبارزه خود، در آن حال که ضربت

منقار بر پیکرش فرود می‌آمد، هر دم بیشتر و بیشتر به درون صخره‌ای

که بدان بسته شده بود فرورفت تا اینکه با آن یکی شد.

بر طبق افسانه سوم، در طول هزاران سال، خیانت او نسبت به خدایان

به فراموشی سپرده شد، خدایان فراموش کردند، عقاب‌ها فراموش کردند،

خود او نیز فراموش کرد.

بنا به افسانه چهارم، همگان را از آنچه بی‌معنی شده بود خستگی و

کسلی دست داد. خدایان کسل و خسته شدند، عقاب‌ها خسته شدند،

زخم از خستگی به هم آمد.

آنچه بر جای ماند رشته کوه‌های غیر قابل توضیح بود. افسانه می‌کوشد

غیر قابل توضیح را توضیح دهد. از آنجا که افسانه، خود از بطن شالوده

حقیقت ناشی می‌شود، بایستی در قلمرو غیر قابل توضیح، پایان گیرد.

کافکا، با آن هوش بی‌مانندش، دریافت، وقتی که جهان جای معنی

خود را از دست داده است، آنچه از آن می‌تواند بر جای بماند. کوه‌های

فروریخته است میان آسمان و زمین.»^{۴۱}

در تعبیر تلخ کامو آنچه از پرومته باقی می‌ماند فراموشی و هیچی است،

چراکه در نهایت جهان را خستگی و کسلی و فراموشی، فرا خواهد گرفت.

به جز افسانه اول سه تایی دیگر آن تأکید بر از یاد رفتن و از میان رفتن

همه رنج‌های پرومته دارد. در نگاه کافکا هیچ چیز، بر جای نخواهد ماند،

حتی نامی از پرومته. در حقیقت از منظر کافکا، عصیان و رنج پرومته به

دلیل بی‌حوصلگی از خاطره‌ها، پاک خواهد شد و پرومته به این نتیجه

خواهد رسید که آنچه کرده است عبث بوده و اکنون او به پیکره از یاد

رفته‌اش، می‌نگرد و به خاطر رنج‌هایش می‌گرید. اما کافکا معتقد است که

آنچه بر جای می‌ماند کوه‌های قفقاز خواهد بود. اما به تعبیر دیگر از این

پس این کوه‌ها نمادی از آزادی و رنج پرومته خواهد بود که فریادهای

آزادی خواهی‌اش همچنان و مدام در گوش‌ها، می‌پیچد و تا ابد همه

کوه‌ها فریادهای او را تکرار خواهند کرد. این کوه‌ها، نماد کسی است که

سرسختانه ایستاد و تن به خواری و بردگی نداد، چراکه دریافت بود رنج

آغاز آزادی است.

زنجیرهای آهنین زئوس پرومته را در ظاهر زندانی کرده‌اند. زندانی

خود زئوس است، زیرا کلید راز، در دست پرومته داناست. پرومته حتی از تقدیر نابهنگام هم رها گشته، چون سرنوشت خود را تا به انتها می‌داند. پس هیچ عذاب مضاعفی از تقدیر یا زئوس بر او نازل نخواهد شد. پرومته، رها ترین است و هدیه رهایی را به «ایو» و «همسرایان» می‌بخشد. ایو نیز به سان پرومته، دیگر منتظر هیچ مصیبتی بر ضد خود نیست. او نیز تا پایان راه از مصائب خویش به وسیله پرومته، باخبر می‌شود. و این خود نه تنها، تسکینی بر اوست بلکه برای او پیروزی می‌آورد. پرومته، رهایی را تنها از یکی، دریغ می‌کند و آن زئوس است. رهایی زئوس تا ابد باید در قلب پرومته، در فعر زمین پنهان بماند. (در نمایشنامه) پرومته، با آتش، دانش را به آدمیان هدیه کرده است. اگر چه پیش از این انسان‌ها در گمراهی و ناآگاهی و تاریکی به سر می‌بردند، اما از پس داشتن دانش هم، رنجی نو برای آدمیان خلق می‌شود، و آن رنج داشتن، دانش است. کامو می‌گوید که شروع به اندیشیدن، شروع به تحلیل رفتن، تدریجی است. انسانی که به دست پرومته و به وسیله آتش به دانش و آگاهی، رسیده قدم در راه اندیشیدن گذاشته است. این انسان، دیگر آن موجود کور و کر گذشته نیست که نداند خدایان چه بر سرش آورده‌اند. انسان از این پس دریافته که دیگر انسان است. اکنون بزرگ‌ترین تراژدی انسان این است که انسان خلق شده، که فانی است، که بر زمین نفرین شده و طرد گشته است نه در آسمان. او اینک از سرنوشت محتوم خود آگاهی یافته. اینک می‌تواند فریاد اعتراض بردارد، همان گونه که دریافته تا ابد باید تسلیم آسمان و هوسرانی‌های زئوس بماند. تنها راهی که برای انسان مانده آن است که راه پرومته را برود. رنج دانایی، شادی و پیروزی است. از همین منظر است نگاه کامو به اسطوره سیزیف، سیزیف محکوم است که مدام سنگی را از کوهی بالا ببرد و سنگ را به قله برساند و چون سنگ به قله می‌رسد دوباره به پایین می‌غلتد و سیزیف دوباره باید آن را به قله بیاورد و دوباره و دوباره و ... کامو می‌نویسد:

«لحظه این برگشت و این توقف است که مرا به سیزیف علاقه‌مند می‌سازد. چهره‌ای که تا این اندازه نزدیک به سنگ‌ها، نقش بسته، اکنون خود سنگ است؛ من او را می‌بینم که با گامی سنگین، ولی شمرده، به جانب شکنجه‌ای که پایانی برای آن نمی‌شناسد، پایین می‌رود. این ساعتی که همچون وقفه استراحتی است و برگشتنش به قدر سیر روزی او مسلم است، این ساعت، لحظه آگاهی است، در هر یک از این لحظاتی که او قله‌ها را ترک گفته، اندک‌اندک به سوی مغازه خدایان فرومی‌رود؛ بر سرنوشت خویش برتری دارد. او نیرومندتر از تخته سنگش می‌باشد.»^{۴۲} کامو، معتقد است هنگامی که سیزیف، بر این سرنوشت همیشگی و بی‌تخفیف خود آگاهی پیدا کرد و دانست که جز این زندگی ندارد، اوست که بر سرنوشت پیروز است. کامو، می‌گوید که سیزیف دیگر دانش و آگاهی این را دارد که چه بر سرش آمده. او دیگر از روی نادانی، سنگ را تا قله کوه حمل نخواهد کرد به امید اینکه سنگ، در قله بماند و از عذاب رها شود. در واقع این امید پوچ و احمقانه، از سیزیف گرفته شده که راه نجاتی هست. زمانی که دریافت هیچ راه نجاتی در جهان نیست به شادی و پیروزی دست می‌یابد. کامو در پایان می‌نویسد: «باید سیزیف را خوشبخت انگاشت.»^{۴۳}

اینک آیا پرومته به آدمیان با دادن دانش، چنین آگاهی و در عین حال رهایی را نداده است؟

آیا انسان اکنون همانند سیزیف کامو از سرنوشت رقم‌خورده‌اش باخبر نیست؟ و اگر هست باید چون کامو معتقد بود که اینان پیروز و خوشبخت هستند، و چون این باشد زئوس و تمام آسمان برای همیشه شکست‌خورده و «در زنجیر» باقی خواهند ماند.

فهرست منابع و مآخذ

1. PROMÉTHÉE

2. Ferule

۳. گرمال، پیر. فرهنگ اساطیر یونان و روم، ترجمه دکتر احمد بهمنش، چاپ چهارم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۸، ص ۷۷۹ - ۷۸۲.

۴. کامو، آلبر. انسان طاعی، ترجمه مهرداد ایرانی طلب، چاپ اول، آبادان، انتشارات پرسش، ۱۳۸۲، ص ۹.

۵. شاملو، احمد. مجموعه آثار، دفتر یکم، شعر ابراهیم در آتش. چاپ پنجم، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۸۳.

6. Theognie

۷. مسکوب، شاهرخ. در اسارت و رهایی انسان، (ضمیمه ترجمه پرومته در زنجیر).

۸. پرومته در زنجیر، ترجمه شاهرخ مسکوب.

۹. پیشین.

۱۰. کامو، آلبر. انسان طاعی، ترجمه مهرداد ایرانی طلب، ۱۳۸۲، ص ۱۳.

۱۱. پیشین، ص ۱۶.

۱۲. مسکوب، شاهرخ. در اسارت و رهایی انسان.

۱۳. کات، یان. تفسیری بر تراژدی‌های یونان باستان (تناول خدایان)، ترجمه داوود دانشورا منصور براهیمی، چاپ اول، تهران، سمت، ۱۳۷۷، ص ۴۹ و ۵۰.

۱۴. پرومته در زنجیر، ترجمه شاهرخ مسکوب.

۱۵. پیشین.

۱۶. مسکوب، شاهرخ. در اسارت و رهایی انسان.

۱۷. کامو، آلبر. انسان طاعی، ترجمه مهرداد ایرانی طلب، ۱۳۸۲، ص ۲۰.

۱۸. مسکوب، شاهرخ. در اسارت و رهایی انسان.

۱۹. شاملو، احمد. مجموعه آثار، دفتر یکم، شعر مرد مصلوب، ۱۳۸۳، ص ۹۱۹.

۲۰. کات، یان. تفسیری بر تراژدی‌های یونان باستان، (تناول خدایان)، ۱۳۷۷، ص ۵۱.

۲۱. شاملو، احمد. مجموعه آثار، دفتر یکم، شعر مرد مصلوب، ۱۳۸۳، ص ۹۲۱.

۲۲. پیشین، ص ۹۲۲.

۲۳. پیشین، ص ۹۲۲.

۲۴. پرومته در زنجیر، ترجمه شاهرخ مسکوب.

۲۵. شاملو، احمد. مجموعه آثار، دفتر یکم، شعر تنها، ۱۳۸۳، ص ۳۰۶.

۲۶. پیشین، ص ۳۰۷.

۲۷. مسکوب، شاهرخ. در اسارت و رهایی انسان.

۲۸. پرومته در زنجیر، ترجمه شاهرخ مسکوب.

۲۹. مسکوب، شاهرخ. در اسارت و رهایی انسان.

۳۰. پرومته در زنجیر، ترجمه شاهرخ مسکوب.

۳۱. یک گروه انقلابی ایتالیایی که در حدود سال ۱۸۱۱ Carbonan. اشاره به Carbonarius . 32

برای ایجاد جمهوری متحد ایتالیا سازمان یافت

۳۲. کات، یان. تفسیری بر تراژدی‌های یونان باستان (تناول خدایان)، ۱۳۷۷، ص ۵۱.

۳۳. بیکن، هلن. اسیخولوس، ترجمه حسن ملکی، چاپ اول، تهران، انتشارات کیهانشان، ۱۳۷۵، ص ۱۱۰.

۳۴. پرومته در زنجیر، ترجمه شاهرخ مسکوب.

۳۵. کات، یان. تفسیری بر تراژدی‌های یونان باستان (تناول خدایان)، ۱۳۷۷، ص ۵۲.

۳۶. پیشین، ص ۴۸.

۳۷. پیشین، ص ۵۲ و ۵۳.

۳۸. بیضایی، بهرام. دیوان نمایش ۱، برخوانی از دهک، چاپ اول، تهران، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۸۲، ص ۱۲.

۳۹. دورانت، ویلیام جیمز. تاریخ تئاتر، گردآوری و تدوین عباس شادروان، چاپ سوم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳، ص ۳۷۲ و ۳۷۳.

۴۰. کات، یان. تفسیری بر تراژدی‌های یونان باستان (تناول خدایان)، ۱۳۷۷، ص ۵۳ و ۵۴.

۴۱. کامو، آلبر. افسانه سیزیف، ترجمه علی صدوقی، م - ع - سپالو، چاپ اول، تهران، نشر

دنیای نو، ۱۳۸۲، ص ۱۹۵ و ۱۹۶.

۴۲. پیشین، ص ۱۹۹.